

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۳۰

تاریخ تصویب: ۹۷/۰۴/۰۲

صفحات: ۱۶۰-۱۳۳

در چیستی دولت مدرن (به سوی یک رویکرد سازمانی)

عطا عنبرانی

دانش آموخته دکتری علوم سیاسی (گرایش جامعه‌شناسی سیاسی)، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

دکتر علیرضا ازغندی*

استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

دکتر محسن مدیر شانه چی

دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی و زبان‌های خارجه، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران

دکتر صادق زیبا کلام مفرد

استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

مجموعه نوشتگان در باب علم سیاست به ما نشان می‌دهند که دولت محوری‌ترین مفهوم در مطالعه سیاست است. دولت در نظریه سیاسی کلاسیک نقش مرکزی ایفا می‌کرد، هر چند در قرون میانه از مرکزیت افتاد؛ لکن، مرکزیت یافتن مسلم دولت به سمت هویت دادن به علم سیاست بعنوان یک رشته علمی و طرز عمل دولت در طی قرن بیستم امری شگفت‌انگیز بوده است. دلیل این امر به تحولات روش شناختی در عرصه علوم اجتماعی، به خصوص علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی بر می‌گردد. در سراسر نیمه نخست قرن بیستم که انقلاب رفتاری بر علوم اجتماعی چیره بود، مفهوم دولت عمدتاً از عالم مفهوم‌سازی رخت بر بسته بود. ارزش‌گریزی در علم سیاست و نظریه سیاسی جریان اصلی عالمان علوم سیاسی را بخصوص در ایالات متحده تشکیل می‌داد. این امر خود معلول تحولات عمیق حوزه سیاسی و متعاقب آن حوزه فکری بود. پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا به کانون فعالیت فکری و بروز جنگ سرد تبدیل شد. جنگی که رقابت سیاسی، اقتصادی و فکری را برای توفیق و برتری تشدید نمود.

واژگان کلیدی: دولت مدرن، بوروکراسی، سرزمینیت، حاکمیت، مشروعیت.

* نویسنده مسئول، ایمیل: alirezaazghandi@yahoo.com

مقدمه:

امروزه دولت تقریباً بر همه فعالیت‌های مردم سایه می‌افکند. از آموزش و پرورش تا مدیریت اقتصادی، از رفاه اجتماعی تا بهداشت عمومی، و از نظم داخلی تا دفاع خارجی، دولت همه چیز را شکل می‌دهد و کنترل می‌کند، در غیر اینصورت، مقررات وضع می‌کند، نظارت می‌کند، اختیار می‌دهد یا ممنوع می‌سازد (هیوود، ۱۳۹۲: ۱۲۸).

با توجه به آنچه گفته شد، هدف از نگارش این مقاله دستیابی به یک چارچوبه نظری روشن در پیرامون دولت مدرن است. مساله این است که با چه رویکردی می‌توان دولت مدرن را مورد مطالعه قرار داد. دیگر اینکه دولت مدرن از چه مبانی و ویژگی‌هایی برخوردار است و با چه ویژگی‌های نظری می‌توان دولت مدرن را بهتر شناخت.

چشم‌اندازهای نگرش به دولت طیف متنوع و گنج‌کننده‌ای را شامل می‌شود. در علوم اجتماعی از سه دیدگاه بسیار متفاوت به دولت نگریسته شده است. نخستین آن نگرش ایدئالیستی به دولت است که در نوشته‌های «هگل» به کار رفته است. اندیشه‌های هگل درباره حکومت را باید در پیوند با مقدمات دستگاه منطقی و مابعدالطبیعی وی درک کرد. مقدمه اول این است که «آنچه واقعی است، عقلی است» و مقدمه دوم این است که «فقط کل حقیقی» است (لنکستر، ۱۳۷۶: ۱۱۶۰). هگل دولت مدرن را نشان‌دهنده آخرین مرحله تحقق «عقل» می‌داند، به این دلیل که خانواده و اعضای مدینه را به هم پیوند می‌دهد و از رهگذر این پیوند «حیات عقلانی آزادی خود-آگاه» را به وجود می‌آورد. یکی از ویژگی‌های چنین دولتی «برقراری وحدت ملی کشور بر اساس واژگونی نظام خانجانی و سلسله مراتب امتیازات فئودالی» است. دولت مدرن در پی این امر آزادی و برابری در برابر قانون را به ارمغان می‌آورد و ملتی جدید خلق می‌کند (جهانبگلو، ۱۳۷۹: ۳۹). بنابراین، دولت، کلی است که بر افزایش (حقوق) صحه می‌گذارد و از آن‌ها حفاظت می‌کند، و اجزاء به این کل حیات می‌بخشند و چون اجزاء واقعیتشان را تنها در این کل می‌یابند، پس کل، حقیقت است (جهانبگلو، ۱۳۷۹: ۳۹). این حقیقت دیدن دولت به یک تقدس انتقاد ناپذیر از دولت منجر می‌شود و اخلاقی دیدن دولت باعث می‌شود که نتوان بین نهادهایی که بخشی از دولت هستند و نهادهای بیرون از دولت تفاوت گذاشت.

دومین نگرش، نگرش کارکرد گرایانه به دولت است. در این نگرش به نقش یا هدف نهادهای دولت توجه می‌شود. تاکید اصلی این رویکرد، معطوف به حافظ نظم بودن دولت مدرن

است. دولت از این منظر مجموعه‌ای از نهادهاست که ثبات اجتماعی را حفظ می‌کند (هیوود، ۱۳۹۲: ۱۲۹). در اندیشه‌های مارکسیستی دولت به منزله ابزار طبقه حاکم، به واسطه مالکیت و سلطه این طبقه بر وسایل تولید در نظر گرفته می‌شود (باتامور، ۱۳۸۸: ۳۳۱). مهمترین کارکرد دولت در شراکتش با طبقه مسلط اقتصادی این است که ستیز طبقاتی را سامان بخشد و نظم اجتماعی را تضمین کند و از حاکمیت طبقاتی - تضمین بقای دراز مدت نظام سرمایه‌داری - دفاع کند (باتامور، ۱۳۷۷: ۳۳۳). اشکال این رویکرد این است که تمام نهادهای حافظ نظم (مانند خانواده، رسانه‌های جمعی، اتحادیه‌های کارگری و کلیسا) را به خود دولت پیوند می‌زند (هیوود، ۱۳۹۲: ۱۲۹). به دلیل همین انتقادات، اکثر دانشمندان علم سیاست ترجیح می‌دهند از رویکرد سازمانی در تعریف و تحلیل دولت مدرن استفاده کنند.

رویکرد سازمانی دولت را دستگاه حکومت کردن در گسترده‌ترین معنای آن می‌داند: یعنی به منزله مجموعه‌ای از نهادهایی که «عمومی» شناخته می‌شوند؛ چرا که مسئول سازماندهی جمعی زندگی اجتماعی‌اند و به هزینه عموم مردم (به وسیله مالیات ستانی) تاسیس شده‌اند. برتری این تعریف آن است که بین دولت و جامعه مدنی به روشنی تفاوت می‌گذارد. دولت طبق این دیدگاه از نهادهای گوناگون حکومت تشکیل می‌شود: دستگاه اداری، ارتش، پلیس، دادگاه‌ها، صنایع ملی شده، سیستم تامین اجتماعی و مانند آن‌ها. چنین نگرشی این امکان را فراهم می‌سازد که خاستگاه دولت مدرن را اروپای سده‌های پانزدهم و شانزدهم بدانیم که پس از عهدنامه وستفاليا در سال ۱۶۴۸ مدون شد، و همه نهادهای دیگر اعم از روحانی و غیر روحانی تابع آن شدند (هیوود، ۱۳۹۲: ۱۳۰ - ۱۲۹).

بنابراین نگارنده معتقد است، دولت مدرن را باید به مثابه یک سازمان سیاسی مورد بررسی قرار داد تا با تعریف کردن اجزاء آن به چستی (مبانی، کارکرد، ماهیت و ویژگی‌ها) دولت مدرن پی برد و از پیچیدگی و ابهاماتی که در تعریف از دولت به وجود می‌آید کاست.

روش تحقیق در این مقاله بر مبنای روش توصیفی و تحلیلی و روش گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای یا اسنادی است. روش‌شناسی این پژوهش نیز بر مبنای روش‌شناسی کیفی با تاکید بر داده‌های تاریخی، اسنادی با رویکردی تاریخی، جامعه‌شناختی و سازمانی است.

ساخت نظری دولت مطلقه مدرن:

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

مفهوم دولت در علوم اجتماعی و به طور ویژه علم سیاست مفهومی پیچیده است. دولت عالی‌ترین مظهر رابطه قدرت و حاکمیتی است که در همه جوامع وجود داشته (بشیریه، ۱۳۸۰: ۲۴). لکن دولت تحولی تدریجی در طول تاریخ داشته و از دولت‌های قبیله‌ای که در جوامع پدر سالار که دارای سازمان و اقتدار بودند ولی سرزمین وسیع یا جمعیت زیادی نداشتند آغاز شده است. امپراطوری‌های شرقی، دولت شهرها، نظام سیاسی روم و دوران حکومت‌های فتودالی، انواع دولت‌های پیشامدرن هستند (عالم، ۱۳۷۴: ۲۲۴-۲۱۸). در یک تقسیم‌بندی دیگر آنتونی گیدنز از دولت-شهرها، نظام‌های فتودالی، فرمانروایی‌های پاتریمونیل و امپراتوری‌های بوروکراتیک به عنوان دولت‌های پیشامدرن نام می‌برد (Giddens, ۱۹۸۵, p. ۳۵). در سیر تحولات تاریخی انواع دولت‌های پیشامدرن جای خود را به دولت‌های مطلقه مدرن سپردند و بیشتر دولت‌ها در جهان امروز به دولت-ملت تبدیل شدند. (Keith, ۲۰۰۷, p. ۳).

دولت‌های ملی مدرن تحت یکرشته عوامل از جمله نهضت اصلاح دینی و سپس جنگ‌های گسترده بین دول اروپایی شکل یافتند. نهضت اصلاح دینی به رهبری لوتر که در مخالفت با امپراتوری مسیحی کاتولیک شکل گرفته بود، برای درهم شکستن مخالفت روحانیون و اجرای اصلاحات مذهبی دست به دامان قوای دنیوی یعنی شاهزادگان آلمان شد و بدین وسیله از دولت دعوت کرد تا رسماً بر امور دین نظارت نماید (پالمر، ۱۳۸۶: ۱۳۵). این فقط محدود به کشور آلمان نمی‌شد و بسیاری از کشورها از جمله انگلستان جهت‌گیری‌های وفاداری هویتی خود را از هویت مسیحی کلان به یک هویت ملی مسیحی که در آن وفاداری به شاه مطلقه به عنوان مظهر قدرت و نگاهدار امنیت و رفاه مردمان انتقال دادند (Claydon, ۱۹۹۸, p. ۳۳). طی قرن شانزدهم مباحث مذهبی درباره حاکمیت پاپ و نقش حقوقی کلیسا بتدریج رنگی غیر دینی یافت. انتقال صفات و ویژگی‌های کلیسای قرون وسطی و دستگاه پاپ به پادشاهان غیر دینی به نحوی کامل در دوران جنبش اصلاح دین صورت گرفت. نقش این جنبش در ایجاد زمینه پیدایش دولت مطلقه مدرن به چند دلیل موثر بوده است. نخست درهم شکستن جنبش استقلال کلیسا به عنوان جماعت مومنان. همچنین محدود شدن اقتدار اجبار آمیز به پادشاهان و حکام. از نظر لوتر همه می‌بایستی تابع قدرت حکام غیر دینی باشند (وینسنت، ۱۳۸۱: ۸۱). تحولات تاریخی که به ظهور دولت‌های مطلقه مدرن در اروپا انجامید پیچیده بودند. جدال میان شاهان و بارون‌ها بر سر قلمرو اقتدار مشروع، شورش‌های دهقانی علیه بار سنگین مالیات و تعهدات

اجتماعی، گسترش دادوستد و تجارت و مناسبات بازار، شکوفایی فرهنگ نوزایی همراه با علاقمندی دوباره به اندیشه‌های سیاسی کلاسیک، تغییرات فناوری به خصوص فناوری‌های نظامی، تحکیم پادشاهی‌های ملی (به ویژه در انگلستان، فرانسه و اسپانیا)، کشمکش‌های مذهبی و به مبارزه طلبیدن دعاوی جهانی کاتولیسیسم، و مبارزه میان کلیسا و دولت همگی در این فرآیند نقش ایفا کردند (هلد، ۱۳۸۶: ۵۰).

بین قرون پانزده تا هجده، نخستین دولت‌های مدرن که در اروپا تکوین یافتند دو نوع رژیم متفاوت را نمایندگی می‌کردند. نخستین آن‌ها شامل فرانسه و آلمان که به وسیله حاکمان مطلقه و گستره بوروکراسی دولتی شناخته می‌شدند و دیگری شامل بریتانیا می‌شد با مشخصه حکومت مشروطه پارلمانی بدون بوروکراسی متمرکز و ارتش منظم دائمی (Ertman, ۱۹۹۷, p. ۶). این نوع حکومت‌ها قدرت اصلی خود را در سرزمین جغرافیایی مشخصی متمرکز نمودند. ایجاد فضای سیاسی سرزمینی، به شیوه‌های جدید حکمرانی و نظام‌های جدید مهم سیاسی انجامید و در نهایت به نهادینه شدن حکومت سرزمینی (دولت ملی) انجامید (اپللو، ۱۳۸۹: ۱۱۹-۱۱۷). به طور کلی حکومت مطلقه، روایت‌گر شکل‌گیری نوعی دولت مبتنی بر پایه‌های زیر بود: جذب واحدهای سیاسی کوچکتر و ضعیف‌تر در ساختارهای سیاسی بزرگتر و قوی‌تر؛ تحکیم توانایی فرمانروایی بر یک قلمرو سرزمینی متحد؛ استقرار نظام منسجمی از نظم و قانون در سراسر یک قلمرو؛ پیاده کردن حکومتی با یگانگی، پیوستگی، حسابگری و کارآمدی بیشتر توسط یک رهبر واحد حکومتی؛ و تکوین شمار نسبتاً معدودی از دولت‌ها که به مبارزه قدرت پایان‌ناپذیر، رقابتی و مخاطره‌آمیز مشغول بودند (هلد، ۱۳۸۶: ۵۱).

«پری اندرسون» در کتاب «تبارهای دولت استبدادی» ظهور دولت‌های مطلقه را متعلق به قرن شانزدهم در غرب می‌داند، که گسستی قطعی با صورت‌بندی‌های اجتماعی، سیاسی قرون وسطی ایجاد کرد (اندرسون، ۱۳۹۰: ۲۱). از نظر او برای درک تاریخ اجتماعی اروپا درک‌گذار از فتودالیسم به سرمایه‌داری تعیین کننده است. حکومت‌های مطلقه به ایجاد ارتش‌های ثابت، بوروکراسی دائمی، مالیات‌بندی ملی، قانون مدون و نطفه‌های بازاری یکپارچه، دست زدند (اندرسون، ۱۳۹۰: ۲۳). این حکومت‌ها، برای افزایش قدرت متمرکز خود قانون حقوق روم را اقتباس کردند که از دو بخش تشکیل شده بود؛ (۱) قانون مدنی، که معاملات اقتصادی شهروندان را تطبیح می‌کرد؛ و (۲) حقوق عمومی که بر مناسبات سیاسی بین دولت و اتباع آن حاکم بود. این قانون قدرتمندترین سلاح فکری موجود برای ادغام منطقه‌ای و مرکزیت اجرایی توسط

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

حکومت‌های مطلقه بود. در این میان قضاات چیره دست که کارکنان دستگاه اجرایی دولت‌های مطلقه را تعیین می‌کردند، مجریان متعصب مرکزگرایی سلطنتی در تکوین دولت مطلقه مدرن به شمار می‌آمدند. اگر چه نوآوری‌های نهادی دولت مطلقه دفعتاً دولت مدرن را به وجود نیاورد (مثلاً برخی تفاوت‌های کارکردی میان ارتش مدرن و ارتش دولت‌های مطلقه وجود داشت) لکن در نوشتگان پیرامون دولت مطلقه این موضوع نشان داده شده که حکومت مطلقه، پیش‌تاز ارتش تخصصی است (اندرسون، ۱۳۹۰: ۳۷-۴۰). تحول دیگر در گسست و گذار از فتودالیسم به عصر مدرن، تکوین دیپلماسی به شکل نوین آن در عصر دولت‌های مطلقه بود. به گفته اندرسون «دیپلماسی زادندان نازدودنی دولت رنسانس است و با ظهور آن نظام دولتی بین‌المللی در اروپا زاده شد». منطقه‌گرایی عصر فتودالیت‌ها امکانی برای ظهور نظام دیپلماتیک رسمی باقی نمی‌گذاشت، زیرا هیچ نوع شریک یکدست یا مشابهی وجود نداشت. تمرکز قدرت سیاسی و یکدست کردن نظام‌های حقوقی فرایند شکل‌گیری هویت ملی و ناسیونالیسم را در سال‌های بعد فراهم کرد (اندرسون، ۱۳۹۰: ۵۶-۵۲).

گسست بین دنیای قدیم و دنیای جدید در گذار از امپراتوری‌های مسیحی به رهبری پاپ به دولت مطلقه مدرن از منظر اندیشه سیاسی نیز شایان توجه است. در این میان، اندیشه‌های نیکولو ماکیاوولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷)، دارای اهمیت است. او با تأکید بر تمرکز قدرت، عنصر سرزمینی و ارتش ملی، حس میهن پرستی مدرن را القا می‌کند (فاستر، ۱۳۷۶: ۴۹۸-۴۹۳). از نظر ماکیاوولی دولت مظهر وحدت سیاسی است که ساختار قدرت آن در اعمال حاکمیت رئیس دولت تجلی می‌یابد. وحدت سیاسی هدف نهایی دولت است (جهاننگلو، ۱۳۷۸: ۴۴). ماکیاوولی تنها وظیفه حاکم را رعایت منافع ملت و سلطه سلطنتی می‌داند و در این راستا جنگ را در جهت تحکیم و تحصیل قدرت مشروع تلقی می‌کند (ازغندی، ۱۳۹۵: ۲۸). ماکیاوولی در جای جای دو اثر مشهورش (ماکیاوولی، ۱۳۷۴) و (ماکیاوولی، ۱۳۷۷) در ارتباط با وحدت ملی کشور و نقش قدرت حاکم و توصیه به آمادگی برای جنگ و تبعیت از اصول نظامی صحیح و استفاده از ارتش ملی، توصیه‌های فراوانی دارد. با این نگرش، ماکیاوولی پی بنای اندیشه مدرن را گذاشت و پس از او، هابز بنای با شکوه آن را بر افراخت. هابز معتقد بود انسان اقتدار مدنی را می‌آفریند و تابع آن می‌شود. انسان سازنده دولت است، همچنین دولت را بر اساس الگوبرداری از جایی یا اتکا به عقلی بیرون از عقل خود نساخته است (پولادی، ۱۳۸۰: ۴۶-۵۰). هابز به دنبال توجیه عقلانی دولت مدرن است. او تصویری تاریک و غم‌انگیز از وضعیت طبیعی بشر ترسیم می‌کند. انسان‌ها

تقریباً در قدرت‌های طبیعی بدنی و ذهنی با یکدیگر برابرند. این برابری منجر به این می‌شود که امید رسیدن به اهداف بالا بگیرد. بنابراین اگر دو نفر یک چیز را بخواهند، نمی‌توانند از آن لذت ببرند، متعاقباً دشمن یکدیگر شده و در رقابتی تنگاتنگ برای کسب کالا، قدرت و افتخار، وضعیت جنگ همه علیه همه به وجود می‌آورند. در اینجاست که وجود دولت لازم می‌شود (Kenny, ۲۰۱۲: ۷۱۲-۷۱۳).

هابز در شاهکار خود «لویاتان»، در باب دولت مدرن چنین می‌نویسد:

«...تنها راه تاسیس چنین قدرت عمومی که بتواند آدمیان را از هجوم بیگانگان و از آسیب‌های یکدیگر محفوظ بدارد و از ایشان چنان حراست کند که بتوانند از طریق کوشش خود و به واسطه ثمرات ارض خودشان را تغذیه نمایند و به خوبی و خوشی زندگی کنند، این است که تمامی قدرت و توان خود را به یک تن و یا به مجمعی از کسان واگذار کنند تا آنکه از طریق شیوه اکثریت آرا اراده‌های مختلف آن‌ها را به یک اراده تبدیل کند؛ و این بدان معنی است که آن‌ها یک نفر یا مجمعی از افراد را منصوب کنند که نماینده ایشان باشد؛ و هر کس همه اقداماتی را که چنین نماینده‌ای در امور مربوط به صلح و امنیت عمومی راسا یا به واسطه انجام دهد چنان بپذیرد که گویی خود عامل آن بوده است و بدین طریق اراده خود را به اراده او و رای و نظر خود را به رای و نظر او تسلیم کند. این خود چیزی بیش از اجماع و یا توافق است؛ یعنی در واقع وحدت همگان در یک شخص است که به موجب عهد و پیمان همه با یکدیگر و به شیوه‌ای انتخاب می‌گردد که گویی در عقد آن هر کسی به دیگری چنین می‌گوید: من حق خود به حکومت بر خویشان را به این شخص و یا به این مجمع از اشخاص وا می‌گذارم و همه اعمال او را بر حق و جایز می‌دانم، به این شرط که تو نیز حق خود را به او واگذار کنی و به همان نحو تمام اعمال وی را بر حق و جایز بدانی. وقتی این توافق صورت بپذیرد، جماعتی که بدین شیوه در یک شخص وحدت می‌یابد دولت و یا به لاتین CIVITAS خوانده می‌شود. و این به معنی تکوین و ایجاد همان لویاتان و یا خداوند میرایی است که آدمیان در سایه اقتدار خداوند جاویدان، صلح و آرامش و امنیت خویش را مدیون او هستند. زیرا حاکم به موجب اقتداری که از جانب آحاد مردم در کشور به او واگذار شده، از چنان قدرت و قوتی برخوردار است که می‌تواند با تکیه بر هول و هیبت آن، اراده همگان را به حفظ صلح در داخل و تعاون بر ضد دشمنان در خارج معطوف کند. و جوهر دولت در او ظاهر می‌شود و دولت (در مقام تعریف) عبارتست از شخصی که جمع کثیری از آدمیان به موجب عهد و پیمان با یکدیگر خودشان را یک به یک مرجع اعتبار

♦ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —
و جواز اعمال او ساخته‌اند تا اینکه او بتواند تمامی قوا و امکانات همه آن‌ها را چنانکه خود مقتضی می‌بیند، برای حفظ آرامش و امنیت و حراست عمومی به کار ببرد. حامل این نقش، حاکم خوانده می‌شود که صاحب قدرت حاکمه به شمار می‌رود و همگان اتباع او هستند» (هابز، ۱۳۸۴: ۱۹۲).

پیش از هابز، ژان بدن، متاثر از حقوق رم باستان، حوزه اقتدار پادشاه را به معنای قدرت عمومی اجبار در قلمرو سرزمینی معین تعریف می‌کرد. او در تعریف، «حاکمیت» را «قدرت فائقه» ای می‌داند که بنیان کشور بر آن استوار است ... قلمرو سرزمینی، هر گستره‌ای که داشته باشد «اتحادیه مردمی است که تحت فرمانروایی قدرتی فائقه زندگی می‌کنند» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲۲). حاکمیت قدرت مطلقه و دائم ... حکومت یک اجتماع است. آن عنصر اصلی که یک اجتماع سیاسی را از سایر سازمان‌ها و یا جوامع بشری ممتاز می‌کند. از نشانه‌های حاکمیت، قدرت وضع قوانین عمومی و خصوصی برای مردم است مانند «حق اعلان جنگ و عقد پیمان صلح، حق دادرسی و رسیدگی نهایی در مورد احکام صادره همه دادرسان، حق عزل و نصب همه صاحب منصبان و وزیران، حق وضع مالیات، تامین هزینه‌های درباری و دولتی از رعایا و نیز معاف کردن آنان از پرداخت مالیات و خراج، حق افزودن یا کاستن ارزش پول جاری، حق تقاضای ادای سوگند وفاداری از همه رعایا و بندگان درگاه...» (جونز، ۱۳۷۶: ۶۷-۶۲).

در اندیشه ماکیاوولی، هابز و بدن خطوط کلی چارچوبه دولت مطلقه مدرن مشخص گردیده که عبارتند از: تاکید بر سرزمین و ارتش ملی و وحدت سیاسی تحت سایه یک حکمران قدرتمند. به عبارتی در نظریه ماکیاوولی که در کتاب «شهریار» تشریح شده از مفهوم دولت به عنوان یک واحد سرزمینی دارای حاکمیت نام برده شده است (مک لین، ۱۳۸۱: ۷۷۷). گسست کامل از سیاست سنتی در نظریه هابز در زمینه مشخص ساختن حوزه قدرت دولتی جدا از جامعه به عنوان قدرت برتر و حاکم و همچنین تاکید بدن بر حاکمیت به عنوان تنها قدرت فائقه و برتر درون مرزهای سرزمینی که از اختیار وضع قانونگذاری انحصاری در چارچوبه سرزمینی برخوردار است، مشهود است.

از سوی دیگر، تحولاتی در تاریخ نظام دولت‌ها رخ داد که برای ریشه‌یابی دولت مدرن بسیار مهم می‌باشند. آن تحولات عبارتند از:

۱. سازگاری فزاینده مرزهای سرزمینی با یک نظام حکومتی یکدست؛
۲. ابداع سازو کارهای جدید قانونگذاری و اجرای قانون؛

۳. متمرکز شدن قدرت اداری؛
۴. تغییر و گسترش مدیریت مالی؛
۵. رسمیت پیدا کردن مناسبات دولت‌ها از رهگذر تکوین دیپلماسی و نهادهای دیپلماتیک؛ و
۶. تشکیل یک ارتش دائمی (هلد، ۱۳۸۶: ۵۳).

به گفته گیدنز این تغییرات منجر به گسستی شد که جهان مدرن را از دوره قبلی مجزا می‌ساخت (Giddens, ۱۹۸۵, p. ۹۳). این نوع حکومت در فرایند خود نوعی از دولت سازی را به حرکت درآورد که به کاهش تنوع اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در داخل هر یک از دولت‌ها و گسترش این تنوع در میان آن‌ها منجر شد. از نظر تاریخی می‌توان گفت دولت مطلقه نزدیک‌ترین منشاء دولت مدرن محسوب می‌شود، که با فشرده و متمرکز کردن قدرت سیاسی، راه را برای نظام دنیوی و ملی قدرت هموار کرد. به علاوه، دولت مطلقه مدرن با طرح ادعای انحصاری اقتدار حکومتی همه نیروهای رقیب را از میدان مبارزه به در کرد (هلد، ۱۳۸۶: ۵۳).

ساخت دولت مدرن:

در گذار از دولت مطلقه به دولت مدرن رویدادهایی چون انقلاب انگلستان (۱۶۸۸-۱۶۴۰) و فرانسه (۱۷۸۹) تاثیرگذار بودند، لکن در این گذار خود دولت مطلقه در تکوین حاکمیت سیاسی مدرن نقش عمده‌ای داشته است. یکی از عوامل عمده شکل‌گیری دولت‌های مدرن تاثیرات ژئوپلیتیکی و تحولات درونی دولت‌های اروپایی بود.

معروفترین و اثرگذارترین تعریف از دولت مدرن متعلق به ماکس و بر جامعه‌شناس سیاسی و مورخ اقتصادی آلمانی است. او در یک سخنرانی به نام «سیاست بعنوان حرفه» عصاره اندیشه خود را در باب دولت مدرن بیان کرد. از نظر وبر «دولت (مدرن) اجتماعی انسانی است که (به طور موفقیت‌آمیز) ادعای استفاده مشروع از خشونت فیزیکی در میان یک سرزمین معین را دارد» (Gerth, Mills, ۱۹۴۶: ۷۸). او معتقد بود یک تشکیلات سیاسی و در راس آن دولت دارای ویژگی‌هایی از جمله کاربرد خشونت، وجود یک سازمان سلسله مراتبی و همچنین داشتن یک قلمرو جغرافیایی مشخص است. وبر مخصوصاً بر ویژگی‌های نهادی و سازمانی دولت مدرن تاکید می‌کند (وبر، ۱۳۷۶: ۸۹). او در مورد ویژگی‌های صوری دولت مدرن معتقد است:

«... (دولت مدرن) دارای نظامی قانونی و اداری است که قانونگذار آن را تغییر می‌دهد. فعالیت تشکیلات سازمان یافته اداری، که خود از طریق قانون ضابطه گذاری شده است، به نظام

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

فوق معطوف است. این نظام مدعی اعتبار اجباری است. این مدعی فقط شامل شهروندانی نمی‌شود که بیشتر آنان عضویت خود را از طریق تولد به دست آورده‌اند، بلکه تا حد زیادی شامل کلیه کنش‌هایی نیز می‌شود که در حوزه اقتدارش صورت می‌پذیرد. بنابراین دولت (کشور) یک تجمع اجباری با مبنایی جغرافیایی است. استفاده از زور فقط زمانی مشروع است که دولت آن را اعمال و یا تجویز کرده باشد. ... ادعای استفاده انحصاری از زور همان قدر برای دولت مدرن اساسی است که حوزه اقتدار اجباری و وجود سازمان دایمی برای آن بنیادی است» (وبر، ۱۳۸۴: ۹۵-۹۲).

پروفسور جانفرانکو پوجی در اثر خود بنام «تکوین دولت مدرن»، دولت مدرن را چنین توصیف می‌کند:

«دولت مدرن را شاید بتوان بهتر از هر جا در مجموعه پیچیده‌ای از ترتیبات نهادی مشاهده کرد که به وسیله فعالیت مداوم و منظم افرادی جریان می‌یابد که پست‌های اداری را در اشغال دارند. دولت به عنوان سرجمع آن ادارات، کار حکومت بر جامعه مقیم در یک محدوده ارضی را به خودش اختصاص می‌دهد، از طریق قانون و ... در عمل تسهیلات و تاسیسات موجود و لازم برای تحقق آن موضوع را به انحصار خود در می‌آورد و ... منحصر و فقط به همان مقوله در شکلی می‌پردازد که با توجه به منافع خاص او و قوانین عملی آن، برایش متصور است» (پوجی، ۱۳۷۷: ۱۷).

می‌توان گفت دولت مدرن دارای سرزمین و مرزهای معین است که کنترل انحصاری یا «حاکمیت» بر آن دارد. این دولت همچون کارگزار سیاسی برتر نسبت به نهادهای دیگر است و نقش و میزان قدرت دستگاه‌های دیگر را تعیین می‌کند. هیچ سازمانی ادعای رقابت برای حکمرانی در برابر دولت را ندارد. انحصار ابزارهای زور نیز در دست دولت بوده و دولت تعیین می‌کند که چه کسی نیروهای مسلح را در اختیار بگیرد. همچنین کنترل انحصاری در استفاده از خشونت خارجی نیز بر عهده دولت است. اعلان جنگ علیه دولت‌های دیگر تنها توسط دولت انجام می‌پذیرد. دولت‌های مذکور متقابلاً یکدیگر را مورد شناسایی قرار می‌دهند. دولت‌های مدرن، نظامی از دستگاه‌های اداری یکپارچه در سراسر سرزمین خود دارند. در این دولت‌ها تفکیک مشخصی بین امور شخصی حاکم از امور دولتی و امور خصوصی مشروع شهروندان از امور عمومی وجود دارد (هرست، ۱۳۸۸: ۲۸۰).

پیرسون با الهام از نظریات ماکس وبر، ویژگی‌های زیر را برای دولت مدرن بر می‌شمارد:

۱. انحصار کنترل ابزار خشونت؛
۲. سرزمینی بودن؛
۳. حاکمیت؛
۴. حکومت بر پایه قانون اساسی؛
۵. قدرت غیر شخصی؛
۶. بوروکراسی عمومی؛
۷. اقتدار / مشروعیت؛
۸. شهروندی؛
۹. مالیات ستانی (Pierson, ۲۰۱۱, p. ۶).

انحصار کنترل بر ابزار خشونت

ویر در تعریف مشخصات دولت، اهمیت زیادی برای کنترل بر ابزار خشونت قائل بود. پیش از او، توماس هابز کسی که بسیاری او را نخستین تئوریسین دولت مدرن می‌دانند، به کارگیری عنصر خشونت را توسط دولت برای جلوگیری از جنگ داخلی لازم می‌دید. از نظر هابز افراد به تاسیس یک قدرت عمومی بر فرازشان برای محافظت آن‌ها از ترس و هدایت اعمالشان در ارتباط با منفعت مشترک نیاز دارند و برای این کار قدرت و زور همراه با وحشت متعلق به آن توسط لویاتان لازم است (Pierson, ۲۰۱۱: ۷).

نویسندگان متعلق به سنت مارکسیستی اهمیت دولت را به عنوان خشونت سازمان یافته بیان کرده‌اند، لکن تأکید آن‌ها به تقسیم جوامع به طبقات متخاصم و ناسازگار است. فردریک انگلس (۱۸۸۹-۱۸۲۰) نگرش مارکسیستی کلاسیک را در باره دولت اینگونه مفصل‌بندی می‌کند:

«دولت به هیچ وجه نیرویی نیست که از خارج به جامعه تحمیل شده باشد. و نیز دولت، برخلاف ادعای هگل، "تحقق ایده اخلاق" و "نمودار و تحقق عقل" نیست. دولت، محصول جامعه در پله معینی از تکامل آن است؛ وجود دولت اعترافی است باین که جامعه سر در گم تضادهای لاینحلی با خود گردیده و به نیروهای متقابل آشتی ناپذیری منشعب شده است که خلاص از آن در ید قدرتش نیست. برای اینکه این نیروهای متقابل یعنی این طبقات دارای منافع اقتصادی متضاد، در جریان مبارزه‌ای بی ثمر، یکدیگر و خود جامعه را نبلعند، نیرویی که از شدت تضادات بکاهد و آن را در چارچوب "نظم" محدود سازد. همین نیرویی که از درون

◊ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —
جامعه برون آمده ولی خود را مافوق آن قرار می‌دهد و بیش از پیش از آن دوری می‌کند، دولت است» (به نقل از: لنین: ۷) و (Engels, ۱۹۷۸, p. ۷۵۲).

از نظر مارکس جامعه معاصر، جامعه سرمایه داری است که در آن روابط نابرابر اجتماعی و طبقاتی بین پرولترها که فاقد مالکیت ابزار تولید هستند و بورژوازی به عنوان طبقه صاحب ابزار تولید، برقرار است؛ و در این میان دولت چیزی بیش از کمیته اداره‌ی زندگی بورژوازی نیست. همین دولت قدرت ملی سرمایه بر کار است و نیروی سرکوبگر همگانی است که برای بردگی اجتماعی سازمان یافته است، و باید استبداد طبقاتی را مستحکم کند (احمدی، ۱۳۷۹: ۵۰۱-۵۰۰). این نگرش در باب دولت در سایر آثار مارکس که به نوعی به دولت اشاره داشته نیز به چشم می‌خورد (مارکس، ۱۳۹۲، ۱۳۷۹، ۱۳۷۷).

در نهایت، موریس بحث ارتباط دولت مدرن و خشونت را اینگونه جمع بندی می‌کند: «دولت مدرن صورتی از سازمان سیاسی است، با درجه بالایی از تمرکز ابزارهای مدیریت و کنترل. از لحاظ نظری دولت‌ها در قلمرو خود دارای قدرت عالی هستند و ادعای انحصاری استفاده از اجبار مشروع را دارند» (Morris, ۱۹۹۸, p. ۱۴).

اصل سرزمینی بودن

گرچه همه دولت‌ها مدعی حاکمیت بر سرزمینی هستند، اما تنها با نظام دولت‌های مدرن است که مرزهای دقیق تثبیت می‌شوند (هلد، ۱۳۸۶: ۵۹). دولت‌های سنتی دارای «سرحد» بوده‌اند نه «مرز». امروزه دولت وقتی معنی می‌یابد که مرز داشته باشیم. دستگاه سیاسی ملت با مرز معنی پیدا می‌کند (گیدنز، ۱۳۸۴: ۸۵). دولت مدرن بیش از هر چیز یک موجودیت جغرافیایی یا جغرافیای سیاسی است. دولت‌ها به طور فزاینده‌ای به وسیله تصرف کردن مکان فیزیکی ادعای انحصاری اقتدار مشروع را دارند. این اصل به عنوان یک شرط دولت بودن توسط بسیاری از نویسندگان مورد تاکید واقع شده. بر خلاف دولت‌های سنتی، دولت‌های مدرن در نظامی از دولت‌های رقیب زندگی می‌کنند که به دولت - ملت یا دولت‌های ملی نامبر دارند (هویت دولت‌ها به وسیله ملت‌هایشان شناخته می‌شود). امروزه نظام بین‌الملل به طور فزاینده‌ای شامل دولت - ملت‌هاست (Pierson, ۲۰۱۱, p. ۹-۱۰).

در مقام تعریف، سرزمین، اصطلاحی است که معمولاً به بخش‌هایی از مکان که به وسیله افراد، گروه‌های اجتماعی یا سازمان‌ها و به طور عمده توسط دولت مدرن اشغال شده است، اشاره

می‌کند... برخی از ابعاد زندگی اجتماعی و قدرت اجتماعی در سرزمین به هم می‌پیوندند: عناصر مادی مانند زمین، عناصر کارکردی مانند کنترل مکان و ابعاد نمادین مانند هویت اجتماعی (Passi, 2007, p. 109).

برخی اصل سرزمینی بودن را بعنوان یک استراتژی که انسان برای کنترل مردم و اشیاء به وسیله کنترل مکان به کار می‌گیرد تعریف می‌کنند. این اصل یک ابزار موثر برای جسمیت دادن و غیر شخصی کردن قدرت است. این بطور ویژه در مورد دولت مشهود است، که از اصل سرزمینی بودن برای کنترل شهروندان و ارتباطات خارجی آن‌ها بهره‌برداری می‌کند. این کنترل به وسیله استفاده از هر دو قدرت فیزیکی و نمادین (ایدئولوژی‌ها) رخ می‌دهد. اصل سرزمینی بودن در سطح اجتماعی ابزاری است برای نظم دادن به همگرایی اجتماعی. سرزمینی بودن در تعریف روابط اجتماعی و موقعیت در میان یک قلمرو که عضویت را در یک گروه تعریف می‌کند بسیار مهم است. این اصل سه کار عمده انجام می‌دهد:

۱. شامل شکلی از طبقه‌بندی به کمک مکان است. به طور مثال طبقه‌بندی مردم و اشیاء از طریق موقعیت شان در مکان.

۲. بر مبنای ارتباطات و به ویژه ارتباطات مرزها است.

۳. سرزمینی بودن به عنوان جزئی از قدرت، نه فقط وسیله تولید و باز تولید نظم اجتماعی است، بلکه وسیله خلق و ابقاء زمینه جغرافیایی است که از طریق آن جهان را تجربه و معنا سازی می‌کنیم (Passi, 2007, p. 111-112).

اصل سرزمینی بودن ارتباط مستقیمی با مفاهیم ملت، ملت‌گرایی و دولت ملی پیدا می‌کند و جا دارد در اینجا درباره این مفاهیم توضیحاتی ارائه کنیم. تعاریف متعددی از ملت تاکنون ارائه شده یکی از مهمترین این تعاریف متعلق به ارنست رنان متفکر و مورخ فرانسوی است. بر طبق نظر رنان، ملت یک اصل روحی و معنوی است. وجودش مساوی همبستگی است، زاییده فداکاری است. چه در گذشته، چه در آینده. بر مبنای وجود نوعی گذشته مشترک که تجربه پذیر است و بر تمایل به ادامه زندگی مشترک تاکید دارد. وجود ملت به معنای رای روزانه همگان به ادامه هستی آن است (رنان، ۱۳۷۷: ۳۴۰). دیوید میلر نیز معتقد است ملت اجتماعی است که بواسطه باور مشترک و تعهد متقابل ساخته شده؛ در طول تاریخ تداوم داشته؛ دارای خصوصیات خاص خود است؛ باسرزمین خاص ارتباط داشته؛ از اجتماعات دیگر بواسطه فرهنگ عمومی متمایزش تفکیک شده است (قوام و زرگر، ۱۳۸۹: ۴۲). ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم، حالتی ذهنی

◊ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

است که در آن وفاداری برتر افراد متوجه دولت- ملت است. یک وابستگی عمیق به میهن، سنت‌های بومی و بر مبنای اقتدار سرزمینی (Kohn, ۱۹۶۵, p. ۹).

دولت ملی هویت مسلط عصر مدرن است. به گفته آنتونی گیدنز «در اکثر زبان‌ها، هنگامی که ما از جامعه سخن می‌گوییم در واقع اشاره به دولت ملی داریم» (قوام و زرگر، ۱۳۸۹: ۵۰). در تعاریف متعددی که در نوشتگان پیرامون مفاهیم دولت، دولت مدرن، دولت- ملت آمده است دولت ملی یا مدرن را اینگونه تعریف کرده‌اند:

«دولت بعنوان مجموعه‌ای از نهادها، مقامات، کارمندان تعریف می‌شود؛ کسانی که توانایی گرفتن تصمیماتی الزام‌آور راجع به اقتدار برتر برای واداشتن یا تسلیم مردم به اطاعت یا فرمانبرداری در یک قلمرو جغرافیایی مشخص را دارا هستند» (Munroe, ۲۰۰۲, p. ۳۷). در دائرة المعارف جامعه‌شناسی ذیل عنوان دولت- ملت آمده است: «دولت یک واحد سیاسی است که مرزهایش با توزیع سرزمینی یک ملت منطبق یا تقریباً منطبق شده است» (Ritzer, ۲۰۰۷, p. ۳۱۴۲). طبق گفته موریس ظهور مفهوم مردم پاسخی به پرسش «مرزها» بود. دولت و مردم در دولت- ملت یکی می‌شوند و مردم هستند که مرزها را تعیین می‌کنند. در نهایت دولت آرزوها و خواست‌های یک ملت را مفصل‌بندی می‌کند و از این طریق دولت ملی دارای مشروعیت می‌شود (Morris, ۱۹۹۸, p. ۲۳۰-۲۴۰).

حاکمیت

حاکمیت یا به تعبیر ژان بدن، - قدرت کامل - ، مطلق و دائمی محور اصلی نظریه دولت مطلقه مدرن را تشکیل می‌دهد (اسپکتور، ۱۳۸۲: ۲۹-۲۶). «حاکمیت، اقتدار سیاسی عالی است. این مفهوم برای نظام بین‌المللی مدرن شکلی اساسی است و امروزه برای دولت- ملت‌ها و حکومت‌های ملی معاصر مشروعیت تأمین می‌کند. بیش از همه در یک سطح اساسی، حاکمیت کنترل بر مردم و فضای جغرافیایی است» (Kurian, ۲۰۱۱, p. ۱۵۸۰-۸۱).

حاکمیت یکی از ویژگی‌های اصلی دولت‌های مدرن است. حاکمیت دو جنبه دارد، داخلی و خارجی. حاکمیت داخلی مربوط به نظارت بر قلمرو است؛ و حاکمیت خارجی مربوط به استقلال از دیگر دولت‌هاست. برای درک مفهوم حاکمیت به خاطر آوردن برخی جنبه‌های تاریخی ظهور دولت مدرن مهم می‌باشد. حکمرانی قرون وسطی بر مبنای فتوالتیته بود. رقبای ابتدایی دولت مدرن دولت- شهرها و اتحادیه‌های شهرها همچون امپراتوری، کلیسا و بقایای مختلف

فئودالیسم بودند. دو مشخصه حکمرانی مدرن که این اشکال حاکمیت ابتدایی فاقد آن بودند عبارت بودند از اصل سرزمینی بودن و انحصارگرایی. قلمرو تعیین شده با مرزهای جغرافیایی نسبتاً آشکار پیش شرط دولت و به طور گسترده‌ای در اشکال اولیه سازمان سیاسی مورد غفلت واقع شده بود. دولت فقط هنگامی ظهور پیدا می‌کرد که ادعایش برای به حکومت کردن تنهایی و انحصاری به رسمیت شناخته شود (Morris, ۱۹۹۸, p. ۱۷۲-۳). به طور خلاصه ایده حاکمیت به وجود اقتدار نهایی مطلق در یک اجتماع سیاسی با قید اینکه در هیچ کجا اقتدار مطلق و نهایی وجود ندارد، اشاره می‌کند (Pierson, ۲۰۱۱, p. ۱۱).

نظام دولت‌های ملی در قرن هفدهم در اروپا تحکیم یافت. هر یک از دولت‌ها دعوی اقتدار بلا منازع بر سرزمین خود داشتند. بسط حاکمیت دولت بخشی از فرآیند به رسمیت شناختن متقابل بود که به موجب آن دولت‌ها حق اعمال قدرت را در قلمروها و اجتماعات خود به رسمیت می‌شناختند. در بستر بین‌المللی، حق حاکمیت متضمن ادعای دولت‌ها برای استقلال بود؛ یعنی در اختیار داشتن حق انحصاری اعمال قدرت بر مردم و قلمرویی خاص. در این بعد از حاکمیت همه دولت‌ها با هم در حق تعیین سرنوشت برابرند. یعنی همه دولت‌ها از نظر حاکمیت با یکدیگر برابرند. متعاقب این تحولات مفهوم حقوق بین‌الملل نیز پس از جنگ‌های سی ساله در قالب «مدل وستفالی» شکل گرفت؛ و ویژگی‌هایی را برای جامعه جهانی متصور بود، که به شرایطی اشاره دارد که در آن دولت‌های حاکمی که اختلافات خود را به طور خصوصی و به وسیله زور حل می‌کنند. دولت‌ها از ابزار دیپلماسی استفاده می‌کنند اما همکاری حداقلی دارند و منافع ملی خود را بالاتر از منافع دیگران می‌خواهند؛ و نهایتاً در عرصه بین‌المللی این قدرت است که حق را ایجاد می‌کند و تصرف به مشروعیت تبدیل می‌شود. ویژگی‌های مدل وستفالی را می‌توان در هفت بند زیر خلاصه نمود:

۱. تقسیم جهان به دولت‌های برابر؛
۲. دولت‌ها تابع منطق مبارزه رقابتی برای کسب قدرت هستند و فرآیند قانونگذاری، حل و فصل منازعات را در دست دارند؛
۳. اختلافات دولت‌ها غالباً با استفاده از زور حل می‌شود؛
۴. مسئولیت اعمال خلاف قانون برون مرزی امری خصوصی است که به تاثیر پذیران آن مربوط می‌شود؛
۵. همه دولت‌ها در برابر قانون برابرند؛

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —
۶. گرایش حقوق بین‌الملل به سمت تدوین حداقل قوانین همزیستی؛ هدف ایجاد مناسبات با
دوام بین مردم و دولت‌هاست، مشروط به آنکه مانع تحقق هدف‌های نظامی نشود؛
۷. به حداقل رساندن موانع آزادی دولت نوعی اولویت «جمعی» است (هلد، ۱۳۸۶: ۵۷-۵۶).

حکومت بر پایه قانون اساسی

قانون اساسی به ترتیب و توزیع قدرت عالی‌ه در یک اجتماع سیاسی دلالت دارد
(Marriot, 2006, p. 19). مجموعه‌ای از مقررات که سعی در وضع کردن وظایف، قدرت‌ها، و
عملکرد نهادهای مختلف حکومت و تنظیم روابط بین آن‌ها دارد، و روابط میان دولت و افراد را
تعیین می‌کند (هیوود، ۱۳۹۱: ۲۵۹). از زمان یونان باستان نقش قانون و علی‌الخصوص قوانین
اساسی در توزیع قدرت و چگونگی شکل حکومت مورد بحث و بررسی بوده است (ارسطو،
۱۳۸۱: ۱۲۸-۱۲۰). در زمان دولت‌های مطلقه نظم سیاسی متمرکزی به وجود آمد که بر اساس
آن نظریه‌های مشروطیت و حکومت قانون شکل گرفتند. با کاهش اهمیت پادشاهی و گسترش
دستگاه دیوانی مستقلی که در خدمت مصالح دولت بود و همچنین با توسعه اندیشه‌های
حاکمیت ملی، تعبیر دیگری از ماهیت دولت مورد نیاز بود (علیزاده، ۱۳۸۱: ۸۴). امروزه قانون
اساسی از برجستگی زیادی در گفتمان دولت مدرن برخوردار است؛ زیرا در تعیین قواعد بازی در
روندهای سیاسی نقش بنیادی دارد. قانون اساسی قوانینی درباره ساختن قوانین تاسیس می‌کند
(pierson, 2011, p. 14).

ویر معتقد بود دولت مدرن دستورات قانونی و اداری را از طریق قانونگذاری تحت کنترل
دارد. این که دولت به وسیله قدرت، یک قلمرو قاعده مند و مجزا از جامعه است، بطور مشخص
ایده‌ای مدرن است. اغلب دولت‌های مدرن شکلی از قدرت را اعمال می‌کنند که دست کم بطور
رسمی، عمومی، قاعده‌مند، و تحت تسلط اصلاحات مشروع است. در دولت‌های پیشامدرن
قدرت‌های سیاسی پدر سالاری، اجتماعی، اقتصادی بطور گسترده‌ای از یکدیگر غیر قابل
تشخیص بودند. فعالیت‌های آن‌ها می‌توانست به گونه‌ای آشکار جنبه خود کامانه، مطلق،
خداسالاری و دودمانی داشته باشد که دولت‌های مدرن عموماً نمی‌توانند چنین اعمالی انجام
دهند (Pierson, 2011, p. 15).

در دولت‌های مدرن هدف از قانون اساسی انجام یکرشته کار ویژه‌هاست از جمله دادن
اختیارات به دولت‌ها، بنیان نهادن ارزش‌ها و هدف‌های یکپارچه کننده، ایجاد ثبات در حکومت،

حفظ آزادی، مشروعیت بخشیدن به رژیم‌ها. اگرچه هیچ قانون اساسی به طور کامل موفق نبوده و در همه قوانین اساسی بی دقتی‌ها، غفلت‌ها و کاستی‌هایی را می‌توان یافت (هیوود، ۱۳۹۲: ۴۲۵-۴۱۷).

فرمانروایی قانون و ساختار غیر شخصی قدرت

برای کسانی که بر مطابقت با قانون اساسی تاکید می‌کنند ایده نظم سیاسی مبتنی بر قانون، نه بر حکومت افراد، بلکه بر فرمانروایی قانون تاکید می‌کند. یک دعوی سیاسی بسیار قدیمی در نظریه سیاسی وجود دارد که سیاست خوب حکومت نه به وسیله فرد و اراده خودکامانه افراد خاص، بلکه به وسیله قوانین عمومی و تعیین شده است. به عقیده کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) دولت اجتماعی از تجمع انسان‌هاست تحت قانون مشروع (Pierson, 2011, p. 15). به طور ویژه در سنت اروپای قاره‌ای دولت غالباً به عنوان شکلی از حقوق و قوانین عمومی و اداری و نظمی تحت حقوق عمومی که روابط متقابل مراجع قدرت با "افراد"، تنظیم روابط حقوق خصوصی و قاعده‌مند کردن روابط افراد میان خودشان توصیف شده است (pierson, 2011, p. 15-16).

این ساختار محدود شده قدرت همراه با اختیارات قانونی عالی بر یک قلمرو به تشکیل یک نظام سیاسی غیر شخصی و حاکم در اروپای غربی منجر شد که حقوق و تعهدات و وظایف سیاسی در پیوندی تنگاتنگ با حقوق مالکیت، دین و دعاوی گروه‌های صاحب امتیاز سنتی از قبیل اشراف درک می‌شد. این امتیازات پس از قرون هجده و نوزده رنگ باختند و به حکومت غیر شخصی تبدیل شدند (هلد، ۱۳۸۶: ۵۹).

بوروکراسی عمومی

از نظر وبر ذات اداره دولت‌های مدرن، دیوانسالارانه است. در حقیقت وبر بوروکراسی را به عنوان شکل عام اداره حکومت تمام سازمان‌های گسترده جامعه مدرن (بعنوان مثال، شامل شرکت‌های سرمایه‌داری مدرن و ارتش مدرن) می‌دید. بوروکراسی شکلی از فرآیند عقلانی شدن است که با مدرنیزاسیون مربوط می‌باشد. بوروکراسی اداره دولت مدرن را بعنوان شکل متمایزی از اشکال اولیه آن ثابت و پا بر جا کرد (Pierson, 2011: 16). همانطور که خود وبر نیز اذعان دارد مدل‌های تاریخی بوروکراسی مانند: بوروکراسی‌های پدر سالار، موروثی، فتودالیسم، اشتندشات «دولت اصناف»، پادشاهی و نظامی پیش از عصر مدرن وجود داشته‌اند

◇ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

(Weber, ۱۹۷۸, preface. XCIII)؛ لکن هم وبر و نیز گیدنز بین بوروکراسی‌های مدرن و غیر مدرن تفاوت قائل هستند و آن جنبه شخصی بودن و وابسته بودن به شخص حاکم در نظام اداری دولت‌های سنتی، و جنبه هم رتبه بودن سازمان‌های اداری و روابط قانونی بین آن‌ها در دولت مدرن است (Morris, ۱۹۹۸, p. ۴۵; Giddens, ۱۹۸۵, p. ۶۱). برای همین نظریه‌پردازان دولت مدرن معتقدند دولت مدرن شکلی از سازمان سیاسی است که نهادهای آن در سرتاسر زمان از خود پایداری و ماندگاری نشان می‌دهند؛ به ویژه آنان در برابر تغییرات در رهبری یا حکومت باقی می‌مانند. دولت مدرن نوعی سازمان سیاسی (بوروکراسی) است که به وسیله سرزمین قطعی و مسلم مشخص می‌شود (Morris, ۱۹۹۸, p. ۴۵).

بوروکراسی عمومی در توصیف وبر می‌تواند پیرامون مشخصات زیر دسته بندی شود:

۱. اداره بوروکراتیک بر طبق قواعد و رویه‌های ثابت در میان سلسله مراتب مستقر و به صورت شفاف اداره می‌شود.
۲. راه دستیابی به اشتغال از طریق خدمات کشوری بر مبنای آزمون‌های خاص است و عملکرد موثر آن بر دانش رویه‌های اداری ویژه و قدرت عالی خدمات اجتماعی تماما بر مبنای دانش ویژه و مهارت است.
۳. مدیریت بوروکراتیک بر مبنای دانش اسناد مکتوب و وابسته به بکارگیری بی طرفانه قوانین و دستورات در موارد خاص است.
۴. مستخدمین دولتی نه بر مبنای صلاحیت‌های شخصی بلکه بعنوان اشغال کنندگان منصب عمومی ویژه عمل می‌کنند (Pierson, ۲۰۱۱, p. ۱۶-۱۷).

در دوران مدرن منصب اداری یک شغل است و کارمند سیاسی در این دوران خادم هیچ زمامداری نیست (وبر، ۱۳۸۴: ۳۲۴-۳۲۳). همچنین، وبر تفاوت اعظم نمونه‌های تاریخی نظام اداری را از مصر دوران باستان تا دولت‌های مدرن را در تکوین اقتصاد پولی می‌داند، آنجا که می‌گوید: «تکامل اقتصاد پولی پیش شرط نظام اداری مدرن است، زیرا پرداخت حق الزحمه کارمندان منحصرأ به صورت نقدی است» (وبر، ۱۳۸۴: ۳۳۰). تکامل اقتصاد پولی لازمه بقاء و دگرگون نشدن نظام اداری است؛ و بدون چنین اقتصادی تغییرات درونی به صورت اجتناب ناپذیر رخ می‌دهد و یا ساخت دیوانسالار به ساخت دیگری تبدیل می‌شود (وبر، ۱۳۸۴: ۳۳۱). در حالیکه، تداوم در زمان و مکان از ویژگی‌های سازمان‌های دولت مدرن است که با تغییرات در رهبری و حکومت تغییر نمی‌کند.

اقتدار و مشروعیت

موضوع اقتدار و مشروعیت برای ارزیابی دولت مدرن امری مهم است. هیچ دولتی نمی‌تواند برای مدتی طولانی بطور انحصاری از طریق زور قدرت خود را اعمال کند. (Pierson, 2011, p. 18). بنابراین مفهوم اقتدار و مشروعیت برای عمل حکومت بسیار محوری است. اقتدار به قدرت مشروعیت می‌دهد و وقتی قدرت مقبول و مورد اطاعت واقع شد، (هیوود، ۱۳۹۰: ۱۹۵-۱۹۴) حکومت کردن آسان‌تر می‌شود. برای تعریف دقیق‌تر این واژه‌ها بازگشت به آراء وبر مفید خواهد بود. او در کتاب «اقتصاد و جامعه» تعاریف زیر را ارائه می‌کند:

سلطه یا اقتدار احتمال اطاعت گروه مشخصی از افراد از فرامین خاصی که از منبع مشخصی صادر می‌شود (وبر، ۱۳۸۴: ۳۰۲). مشروعیت تمایل پر شور به پیروی از نظام یا فرمانروایی، بی توجه به اینکه چگونه به دست آمده است. بر طبق نظر وبر، مشروعیت به معنای باور به «حق فرمانروایی» یا اعتقاد به «قانونی بودن» است (هیوود، ۱۳۹۲: ۳۰۵؛ وبر، ۱۳۸۴: ۶۸-۶۶). اقتدار مشروع نیز در همین راستا اقتداری است که از آن اطاعت می‌شود (Pierson, 2011, p. 18). اقتدار و مشروعیت بر این امر دلالت دارند که تحت شرایط عادی و برای غالب مردم اعمال دولت و مطالباتش بر مردم مورد پذیرش خواهد بود یا حداقل، به طور فعال مورد مقاومت واقع نمی‌شود. بدون درجه‌ای از مشروعیت هر دولتی به سختی می‌تواند خود را نگهدارنده (Pierson, 2011, p. 18). در شرایطی که شناخت کلی از مشروعیت و اقتدار وجود دارد، دستورات آن بدون کاربرد گسترده زور و اجبار و یا ترس دائم از تمرد و یا سرنگونی، پیروی و دنبال می‌شود (قوام، ۱۳۸۹: ۳۵).

ماکس وبر سه اصل مشروعیت که سلطه را توجیه می‌کند مشخص می‌کند:

۱. قدرت مشروعی که تداوم قدرت دیروز است؛ یعنی احترام به سنت‌های ریشه‌دار که به «قدرت سنتی» منجر می‌شود که در جوامع پدر سالار مرسوم بوده.
۲. قدرت مشروع مبتنی بر الوهیت شخصی و فوق‌العاده یک فرد (کاریزما: واژه‌ای که از دانش الاهیات وام گرفته شده)، که بر اخلاص کامل رعایا نسبت به شخص حاکم مبتنی است.
۳. قدرت مشروعی که از طریق قانونی تثبیت شده و مشروعیت خود را از اعتقاد به قواعد عقلایی اخذ می‌کند. یعنی مشروعیت از طریق اصل مطابقت با قوانین موجود توجیه می‌گردد. از

◊ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —
نظر و بر اصل قدرت در دولت‌های مدرن بر مبنای این اصل توجیه می‌گردد (ویر، ۱۳۷۶: ۸۵-
۸۴).

شهروندی

مفهوم و نظریه شهروندی از زمان یونان باستان مفهوم کلیدی تفکر سیاسی غرب بوده است و اندازه‌ای از مشارکت شهروندی (هر چند محدود به مردان بالغ مقیم) در زندگی عمومی صورت می‌گرفته است (Turner, ۱۹۹۳, preface). بر طبق نظریه شهروندی باستانی، شهروندان اربابان سیاسی خودشان هستند و در ذات خود شهروند کسی نامیده می‌شود که در زندگی جامعه سیاسی مشارکت دارد (Burchell, ۲۰۰۲, p. ۸۹). لکن به واسطه ماهیت ارگانیک دولت-شهر، نمی‌توان شهروندی باستان را موضوعی عمومی تلقی نمود که از زندگی خصوصی فرد جدا باشد. دولت-شهر قبل از فرد و لازمه آن تلقی می‌شد. به گفته ارسطو کسی که در اداره امور جامعه‌اش هیچ شرکتی ندارد یا حیوان است یا خدا. این نوع شهروندی مبتنی بر تعهدات بود و نه مبتنی بر حقوق (فالكس، ۱۳۸۱: ۲۹-۲۸). بنابراین، در یونان باستان فرد و جامعه هستی مستقلی در برابر نهادهای سیاسی نداشتند. شهروند به گونه‌ای با شهر پیوند خورده بود که نه زندگی خصوصی داشت و نه آزادی فردی. به عبارتی آزادی فردی نزد یونان و روم باستان ناشناخته بود (باربیه، ۱۳۹۲: ۳۲-۳۷).

در دوران مدرن وضعیت شهروندی آمیزه‌ای از حقوق و مشارکت، هویت و مجموعه‌ای از تعهدات متقابل است. به گفته دیوید هلد: شهروندی وضعیتی است که در آن، به طور کلی، به شهروندان برابری حقوق و وظایف، آزادی‌ها و قیود، قدرت و مسئولیت‌ها در جامعه سیاسی ارزانی می‌دارد (Pierson, ۲۰۱۱, p. ۲۲). به گفته برایان ترنر، در طول تاریخ شهروندی ما شاهد انتقال حاکمیت از شاهان به جامعه (دولت-ملت) هستیم که اصلی‌ترین نقطه تحول در تاریخ دموکراسی‌های غربی است (Turner, ۱۹۹۰, p. ۲۱۱). فراسوی همه اینها در سنت انقلابی (انقلاب فرانسه) حقوق شهروندی به وسیله وظیفه فرد در اطاعت از "اراده حاکم" کامل گردید. همچنین اتحاد بین شهروندان، توسعه یافته و به یک هویت مشترک بنام "مردم" انجامید. در این میان دولت به ملت و افراد به شهروندان تبدیل شدند (Pierson, ۲۰۱۱, p. ۲۲-۲۳). طبق گفته برخی صاحب‌نظران در تکوین دولت ملی مدرن جنگ نقش عمده‌ای داشته است (Mann, ۱۹۹۲, p. ۱۲۴-۱۶۴) و (Tilly, ۱۹۷۵). به دلیل نیاز به منابع مالی برای اداره جنگ

تاسیس بوروکراسی‌های متمرکز صورت پذیرفت با این هدف که کنترل بیشتری بر اتباع خود داشته باشند. همین جنگ‌ها باعث می‌شده تا دولت‌هایی که بتوانند انحصار کنترل بر امکانات سرزمینی از جمله بسیج نیروها و منابع مالی داشته باشند به سمت دولت-ملت پیش روند. در این انتقال، رعیت - سرباز، به شهروند-سرباز، تبدیل شد. می‌توان گفت ملی‌گرایی در فرآیند تکامل دولت - ملت عامل مهمی بوده است که با یکپارچگی اداری پیوندی تنگاتنگ داشته است؛ اگرچه، برخی از جامعه‌شناسان گسترش شهروندی را بیشتر با ضرورت‌های نظامی و اداری دولت مدرن و «سیاسی شدن» مناسبات اجتماعی پیوند می‌دهند تا با پدیده ملی‌گرایی (هلد، ۱۳۸۶: ۷۵-۷۲). بنابراین برخی جامعه‌شناسان مفهوم دولت - ملت را از ملی‌گرایی تفکیک می‌کنند. به طور مثال گیدنز معتقد است «آنچه «ملت» را در چارچوب «دولت-ملت» قرار می‌دهد... وجود احساسات ملی‌گرایانه نیست، بلکه یکپارچگی یک دستگاه اداری در سرحدات سرزمینی دقیقاً تعریف شده (در میان مجموعه‌ای از سایر دولت-ملت‌ها) است» (هلد، ۱۳۸۶: ۶۰).

در نهایت به گفته پیرسون، شهروندی یک فرآیند دو طرفه است. در اصل باعث بسط و گسترش اختیارات افراد در برابر دولت می‌شود. لکن به طور همزمان بر تحکیم اقتدار و اطاعت از حکم دولت دلالت می‌کند (Pierson, 2011, p. 24).

مالیات ستانی

مالیات ستانی در گزارش وبر از دولت مدرن ذکر شده (Gerth, Mills, 1946, p. 205). اما به آن کم پرداخته شده است. با این حال همچنانکه وبر توصیف می‌کند، دولت مدرن بدون درآمدهای قابل توجه مالیاتی نمی‌توانست وجود داشته باشد (Pierson, 2011, p. 24). در تعریف «مالیات ستانی» می‌توان گفت: «مالیات دریافت اجباری پول و دارایی از واحدهای خصوصی و خرج آن برای مصارف همگانی (ملی) است». در زمان‌های پیشامدرن نیز نوعی خراج ستانی از طریق امپراتوری‌ها و یا کلیسا به صورت گاه به گاه وجود داشته ولی قاعده مالیات‌بندی در دولت مدرن، مشخصه تمام عیار دولت مدرنی است که وبر شارح آن است. مالیات ستانی در دولت‌های مدرن، نظام‌مند، پیوسته، قانونی-عقلایی، وسیع، منظم و وابسته به دیوان سالاری است (Pierson, 2011, p. 24). برخی مفسرین ظهور شکل مدرن و منظم استخراج منابع را با ظهور اقتصاد بازار آزاد و سرمایه‌داری مرتبط می‌دانند. جامعه‌شناسانی مانند

◇ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

گیدنز وضع و جمع آوری مالیات را یکی از راه‌هایی می‌داند که دولت نفوذ و نظارت خود را بر جامعه گسترش می‌دهد (Giddens, ۱۹۸۵, p. ۱۵۷-۵۹). همانطور که در بخش شهروندی گفته شد نیاز دولت به منابع مالی باعث شد سیستم وضع مالیات تکامل یابد. این نیاز به منابع مالی که نتیجه جنگ‌های گسترده در اروپای غربی بود در آثار چارلز تیلی بازتاب یافته است. او می‌گوید «جنگ دولت را بوجود می‌آورد و دولت جنگ را» خلق جنگ به معنی بالا بردن مالیات است (Tilly, ۱۹۷۵, p. ۴۲). بر طبق نظر متفکرینی همچون «تیلی» و «مان»، نظامی‌گری ضرورتاً ماهیت بیرونی داشت یعنی بلند پروازی‌های فرمانروایان صرفاً از مداخلات داخلی تأثیر نمی‌گرفت، بلکه تحت تأثیر ساختار نظام بین‌المللی نیز بود (هلد، ۱۳۸۶: ۷۲). طی این تحولات، کنترل، نظامی‌گری، سیستم قضایی و سیاست مالی مربوط به حوزه اختصاصی دولت شد. اگر چه دولت‌ها برای کسب مالیات به وسیله زور تنها عمل نمی‌کنند و درجه‌ای از نمایندگی و دموکراسی به این عمل دولت مشروعیت می‌بخشد (Pierson, ۲۰۱۱, p. ۲۶-۲۷).

نتیجه‌گیری:

دولت مدرن سازمانی سیاسی است که دارای استمرار در زمان و مکان است و با تغییر حکومت‌ها از بین نمی‌رود. این سازمان سیاسی تفوق و برتری بی‌چون و چرایی بر کارگزاران خود که نهادهایی همچون قوه قضائیه، بوروکراسی و ارتش دائمی هستند دارد. ظهور دولت مطلقه مدرن که از نظر تاریخی پیش درآمدی بر تکوین دولت مدرن بود با فشرده و متمرکز کردن قدرت سیاسی، راه را برای نظام دنیوی و ملی قدرت هموار کرد و اقتدار حکومت کردن را در انحصار دولت قرار داد. دولت مدرن امروزه درجه بالایی از تمرکز ابزارهای مدیریت و کنترل را در اختیار دارد. دارای قدرت عالی در قلمرو سرزمینی خود بوده و انحصار استفاده از خشونت مشروع را در اختیار خود دارند. این سازمان سیاسی حق اعمال حاکمیت سرزمینی و قدرت مطلق را بر شهروندان خود دارد و عموماً بر طبق یک قانون اساسی وظایف، قدرت‌ها، و عملکرد نهادهای مختلف حکومت و تنظیم روابط آن‌ها و همچنین روابط میان دولت و افراد را تعیین می‌کند. دولت مدرن ساختاری غیر شخصی دارد، یعنی جهت وفاداری‌های نهادها نه به اشخاص بلکه به کل سازمان سیاسی دولت است. به عبارتی بوروکراسی‌های مدرن به شخص حاکم وابسته نیستند و روابط قانونی، عقلایی، رویه‌های ثابت و سلسله مراتب مستقر بر آن حکمفرماست. در این میان مفهوم تبعه و یا رعیت به شهروند تبدیل شده و در این روند حاکمیت

در چیستی دولت مدرن به سوی یک رویکرد سازمانی ۵

از شاهان به جامعه منتقل می‌شود. در این ساخت اتحاد بین شهروندان توسعه یافته و به یک هویت مشترک بنام «مردم» می‌انجامد. دولت مدرن برای نفوذ و گسترش نظارت خود بر جامعه وضع و جمع‌آوری مالیات را بصورت نظام‌مند، قانونی- عقلایی و وابسته به دیوان سالاری بر عهده دارد. بنابراین با توجه به مسائل فوق رویکرد سازمانی چیستی (مبانی، کارکرد و ویژگی‌ها) دولت مدرن را به خوبی بیان می‌کند.

◊ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

منابع:

الف: منابع فارسی

- اپللو، والتر سی. روستو استفان جی (۱۳۸۹)، **ملت - دولت و نظام جهانی**، ترجمه پرویز دلیرپور، تهران: انتشارات کویر.
- احمدی، بابک (۱۳۷۹)، **مارکس و سیاست مدرن**، تهران: نشر مرکز.
- ارسطو (۱۳۸۱)، **سیاست**، ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۹۵)، **جنگ و صلح، بررسی مسائل نظامی و استراتژیک معاصر**، تهران: انتشارات سمت.
- اسپکتور، سلین (۱۳۸۲)، **قدرت و حاکمیت در تاریخ اندیشه غرب**، ترجمه عباس باقری، تهران: نشر نی.
- اندرسون، پری (۱۳۹۰)، **تبارهای دولت استبدادی**، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر ثالث.
- باتامور، توماس برتون (۱۳۸۸)، **فرهنگ‌نامه اندیشه مارکسیستی**، تهران: انتشارات بازتاب نگار.
- باریبه، موریس (۱۳۹۲)، **مدرنیته سیاسی**، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: انتشارات آگه.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، **آموزش دانش سیاسی**، تهران: انتشارات نگاه معاصر.
- پالمر، رابرت روزول (۱۳۸۶)، **تاریخ جهان نو**، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.
- پوجی، جانفرانکو. (۱۳۷۷)، **تکوین دولت مدرن**، ترجمه بهزاد باشی، تهران: نشر آگه.
- پولادی، کمال (۱۳۸۰)، **از دولت اقتدار تا دولت عقل در فلسفه سیاسی مدرن**، تهران: نشر مرکز.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۷۹)، **هگل و سیاست مدرن**، تهران: انتشارات هرمس.
- جونز، وت. (۱۳۷۶)، **خداوندان اندیشه سیاسی**، ترجمه علی رامین، جلد دوم قسمت اول، تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.

- چاندوک، نیرا (۱۳۷۷)، **جامعه مدنی و دولت، کاوش‌هایی در نظریه سیاسی**، ترجمه فریدون فاطمی، وحید بزرگی، تهران: نشر نی.
- رنان، ارنست (۱۳۷۷)، **ملت چیست؟**، در عزت الله فولادوند، خرد در سیاست، تهران: نشر طرح نو.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۳)، **تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا**، ج نخست، از نوزایش تا انقلاب فرانسه ۱۷۸۹-۱۵۰۰. نظام‌ها نوآیین در اندیشه سیاسی، تهران: انتشارات مینوی خرد.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۵)، **بنیادهای علم سیاست**، تهران: نشر نی.
- عزیززاده، حسن (۱۳۸۱)، **فرهنگ خاص علوم سیاسی**، تهران: نشر روزنه.
- فاستر، مایکل ب (۱۳۷۶)، **خداوندان اندیشه سیاسی**، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، جلد اول، قسمت دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فالکس، کیث (۱۳۸۱)، **شهروندی**، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: نشر کویر.
- قوام، عبدالعلی. زرگر، افشین (۱۳۸۹)، **دولت‌سازی، ملت‌سازی و نظریه روابط بین‌الملل**، تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۹۲)، **سیاست‌شناسی، مبانی علم سیاست**، تهران: انتشارات سمت.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴)، **چشم اندازهای جهانی**، ترجمه محمد رضا جلایی پور، تهران: انتشارات طرح نو.
- لنکستر، لین و (۱۳۷۶)، **خداوندان اندیشه سیاسی**، ترجمه علی رامین، جلد سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لنین، وای (بی تا)، **دولت و انقلاب**، بی جا.
- مارکس، کارل (۱۳۷۷)، **هیجدهم برومر لویی بناپارت**، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
- مارکس، کارل (۱۳۷۹)، **نبردهای طبقاتی در فرانسه**، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.

- ◊ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —
- مارکس، کارل (۱۳۹۲)، **جنگ داخلی در فرانسه ۱۸۷۱**، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
- مک لین.ایان (۱۳۸۱)، **فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد**، ترجمه حمید احمدی، تهران: نشر میزان.
- ماکیاوولی، نیکولو (۱۳۷۴)، **شهریار**، ترجمه داریوش آشوری، تهران: کتاب پرواز.
- ماکیاوولی، نیکولو (۱۳۷۷)، **گفتارها**، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- نش، کیت (۱۳۸۲)، **جامعه‌شناسی سیاسی معاصر**، جهانی شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: نشر کویر.
- وبر، ماکس (۱۳۷۶)، **دانشمند و سیاستمدار**، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- وبر، ماکس (۱۳۸۴)، **اقتصاد و جامعه**، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران: انتشارات سمت.
- وینسنت، اندرو (۱۳۸۱)، **نظریه‌های دولت**، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- هابز، توماس (۱۳۸۴)، **لویاتان**، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- هرست، پل (۱۳۸۸)، **جهانی شدن، دولت - ملت و نظریه سیاسی**، ترجمه حسن آب نیکی، در نوئل اسولیوان، «نظریه سیاسی در گذار»، تهران: نشر کویر.
- هلد، دیوید (۱۳۸۶)، **شکل‌گیری دولت مدرن**، تهران: نشر آگه.
- هیوود، اندرو (۱۳۹۰)، **مقدمه نظریه سیاسی**، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: نشر نی.
- هیوود، اندرو (۱۳۹۱)، **مفاهیم کلیدی در علم سیاست**، ترجمه حسن سعید کلاهی و عباس کاردان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- هیوود، اندرو (۱۳۹۲)، **سیاست**، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: نشر نی.

ب: منابع انگلیسی

- Claydon, Tony and Mc Bride Ian. (۱۹۹۸), *Protestantism and National Identity. Britain and Ireland, c۱۶۵۰-c ۱۸۵۰*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Engels, P.(۱۹۷۸)'The origin of the family, private property, and the state', in R. C. Tucker (ed.) The Marx-Engels Reader, ۲nd (ed.), London: Norton.
- Ertman, Thomas (۱۹۹۷). Birth of Leviathan, Building States and Regimes in Medieval and Early Modern Europe (Cambridge: Cambridge University press).
- Giddens, Anthony (۱۹۸۵). The Nation State and Violence, University of California Press.
- H. Gerth and C. Wright Mills (۱۹۴۶). From Max Weber, New York: Oxford University Press.
- Keith. Chimne (۲۰۰۷), the Paradoxes of Nationalism. The French Revolution and its Meaning for Contemporary Nation Building. New York, State university of New York, Albany.
- Kenny, Anthony. (۲۰۱۲), a New History of Western Philosophy, Oxford: Clarendon Press.
- Kohn, Hans. (۱۹۶۵), Nationalism, its Meaning and History, New York: Van Nostrand Reinhold Company International Offices.
- Kurian, George Thomas. (۲۰۱۱), the Encyclopedia of Political Science, CQ Press: Washington DC.
- Mann, Michael.(۱۹۹۲), States, War and Capitalism, Oxford, Blackwell.
- Marinetto, Michael.(۲۰۰۷), Social Theory, the State and Modern Society, the state in contemporary social thought, New York: Open University Press.
- Marriott. John A.R.(۲۰۰۶), The Mechanism of the Modern State, A Treatise on the Science and Art of Government, Oxford.
- Morris, Christopher W. (۱۹۹۸), an Essay on the Modern State, New York: Cambridge University Press.
- Munroe, Trevor. (۲۰۰۲), An Introduction to Politics, Jamaica: Caroe Press.
- Nash, Kate. (۲۰۱۰), Contemporary Political Sociology, Globalization, politics and Power, UK, Blackwell.

— فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷

- Passi, Anssi.(۲۰۰۷), Territory, in Agnew,J. Mitchel.K and Toal. G, A Companion to political Geography: Black well.

- Pierson, Christopher. (۲۰۱۱), The Modern State, London: Routledge.

- Ritzer, George. (۲۰۰۷), the Blackwell Encyclopedia of Sociology, Oxford: Blackwell.

- Tilly, Charles. (۱۹۷۵), 'Reflections on the History of European State-Making', in C.Tilly, The Formation of National States in Western Europe(pp۳-۸۳), Princeton, Princeton University Press.

- Turner, Bryan S. (۱۹۹۰) "Outline of a theory of citizenship", Sociology ۲۴, ۲, ۱۸۹-۲۱۷.

- Turner, Bryan S. (۱۹۹۳), Citizenship and Social Theory, London and New York: Sage Publication.

- Weber, Max. (۱۹۷۸), Economy and Society, an outline of interpretive sociology, Edited by Gunther Roth and Claus Wittch, Berkely, Los Angeles, London.